

میشدند نمایندگان شوراهای استانها (کشور) های ایران معمولاً از میان خوداعضاء (مهبستان) را بر میگزیدند. و شاهنشاه از سوی مهبستان برگزیده میشد. مجلس دوم یا (کمپستان) که بجای مجلس شورای ملی امروزی است نمایندگان اکثریت مردم بودند که به امور صنفی و کارهای توده مردم میرسیدند و معمولاً رابطه و میانجی میان مهبستان و مردم بودند.

این نظام که بیش از پنج قرن بر ایران و روم حاکم بود طبعاً مورد بغض دسته و گروههای ویژه و بی قرار گرفت. پس از شکست این نظام، نظامهای جانشین آن با نام قوا در نابودی آثار مربوط به آن کوشیدند با اینهمه تادو قرن پس از نظام اشکانی مردم نظام اردشیری (ساسانی) را نمی پذیرفتند. بهمین روی کوشش میشد تا با گذشت زمان نظام اشکانی بفراموشی سپرده شود یا وارونه جلوه کند. در دوره ساسانی بویژه در عصر اسلامی از نظام اشکانی بعنوان ملوک الطوائف یاد میکردند و سپس ملوک الطوائف را آنچنان تعبیر و تفسیر میکردند که در ذهن مردم مفهوم هرج و مرج و خود سری و خان خانی و به اصطلاح امروز بورژوازی یا فئودالی را پیدا کنند ولی با اینهمه تبلیغ ناروا بسته و گریخته پرتوهائی از آن در فضای تاریخ بجا ماند و روشنگر راه پژوهندگان شد. دورنمائی - آمیخته با نادرستیا - از نظام عصر اشکانی را در آثار بجا مانده در اروپا و بویژه در لابلای ادبیات ویژه ایرانی دوره اسلامی بجا مانده است که برای انسان ژرفنگر میتواند راهنما و راهگشا باشد.

از میان آثار خاور شناسان به نوشته های کریستنسن دانمارکی نگاهی میافکنیم که چکیدی همه نوشته هاست - بویژه به کتاب او بنام ایران در زمان ساسانیان او در این کتاب به (زندگی ایرانیان از قدیم تا عهد ساسانی) نگاه میکند و مینویسد: ایرانیان بر پایه زندگی دودمانی نظام اجتماعی خود را استوار کردند که آن به چهار بخش میشد.

اسبخانه (Nmana = مان)

عصر اشکانی

چنانکه گفتیم از پایان دوران کیانی زمینه برای نظام کشورداری و ایجاد دولت به شیوه بی قویدید، فراهم و پایه های گذاشته شد. عصر اشکانی بویژه پس از ظهور «مهر» یا «مسیح» و گسترش آن آئین در همه ی زمینه های اجتماعی دگرگونی پدید آورد. از آن میان در نظام کشورداری چه در این روزگار - پس از تلاش و کوششهای بسیار - به اینجا رسیده بودند که : اداره کنندگان جامعه باید: «برگزیدگان» و بهترین باشند و «بهترین را از راه گزینش» با ضابطه های ویژه بر آورند و امور و اداره ی کشور را بدست آنان بسپارند بدینرو در نظام عصر اشکانی در انجمن (مجلس) پدید آمد یکی بنام «مهبستان» که عین آن در کشور روم نیز بوجود آمد و در آنجا آنرا سنا میخواندند.

مهبستان از میان برگزیدگان و آزادگان پرورش یافتگان ممتاز کشور تشکیل میشد که با بی نیازی تمام بر کار فرمانروای کل و فرمانروایان دیگر نظارت می کردند شوراهای استانها یا کشورهای ایران خود مجلس هائی داشتند و پادشاه یا امرنایان یا فرمانروای آن استان (کشور) را بر میگزیدند یا اینکه آن شوراهای محلی را پادشاه یا پادشاه خود بودند که از سوی مرکز فرمانروائی کل (شاهنشاه) برگزیده

۲- ده (ویس Vis)

۳- طایفه (زنتو Zantu = زند)

۴- کشور (دهیو Dehyv)

(درگاتا چنین است : دمان Demana - ویس Vis - شویش Shoithra دهیو Dahyu و صورت‌های دیگر .

و سپس سخن و پژوهش خود را به عصر اشکانی میکشاند و می‌نویسد :

در این عهد (عهد اشکانی مقام سلطنت کاملاً تابع طرز ملوک الطوائفی نبود ، حق انحصاری خاندان اشکانی محسوب میشد ، با این قید که لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمی‌رسید . پس از مرگ پادشاه بزرگان جانشین او را بدخواه خود معین می‌کردند ، و اگر اختلافی می‌افتاد ، شمشیر در میانه حاکم میشد . هر طایفه یکی از شاهزادگان اشکانی را اختیار کرده ، برای رسانیدن او به مقام شاهنشاهی مجامع می‌نمود .^۱

چنین بنظر میرسد ، که نه تنها ولاتی که از تخته‌ی شاهی انتخاب میشدند ، عنوان شاه داشتند . چنانکه همیشه در ایران مرسوم بود بلکه هر يك از پادشاهان هیجده‌گانه اشکانی را يك پادشاهی میخواندند . پس عجیب نیست که مورخان غربی دوره بین اسکندر و ساسانیان را عهد ملوک الطوائف خوانده‌اند و این کلمه ترجمه لغت گدک خودای پهلوی است که بمعنی صاحب‌خانه یا والی می‌آمده است .^۲ قدرت سیاسی تیولداران (گماردگان) بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد

که حدودی به اختیارات شاهنشاه میگذاشت . یوستی نوس اسن مجلس شورای را سنا خوانده‌است^۱ و ما میدانیم ، که سرداران و حکام از میان اعضاء این مجالس انتخاب شده‌اند^۲ بنا بر این حکومت و سرداری شغل موروث نبوده‌است . اعضاء سنا ، خود را خویشاوندان شاهنشاه می‌خواندند و همه از خاندان سلطنت یا از افراد شش دودمان ممتاز دیگر بوده‌اند ، زیرا که در میان سروران پارسی بسیاری سورن و قارن نام داشته‌اند و نیز معلوم است که ، این دو خانواده خود را از حیث نسبت همدوش دودمان سلطنتی می‌شمرد . همچنین قوانینی در دست است که : انجمن دیگری بر پای بوده و آن را مجمع دانایان و مغان میتوان نامید .

سلاطین اشکانی رأی آنان را در امور ، محل اعتنا قرار میدادند و ظاهراً در حوادث مهمه بوسیله فتاوی دین مد اخلاقی می‌نمودند^۳ لکن چنین مینماید که نفوذ این انجمن چندان قوتی نداشته و هرگز شنیده نشده‌است که مجمع دانایان و مغان در سر نوشت سلطنت اشکانی تأثیری کرده باشند . قدرت آن فقط مشورتی بوده است بر خلاف مجلس سنا که در کشور قوت حقیقی محسوب میشده‌است . در اینجا کریستینسن برای تأیید گفتار خود گفته استرابو را با توضیحی از خود دریا نویس بدینگونه میافزاید ، استرابو گوید انتخاب شاهنشاه همیشه در دو انجمن صورت میگرفت . بعقیده‌ی کریستینسن مفهوم آن اینست که اول شورای خویشاوندان (سنا) یا شاه را معین میکرد و بعد این انتخاب در انجمن دانایان و مغان تأیید میگردد^۴ است همین وضع در روم نیز اعمال میشد و در روم مجلس سنا بوجود آمده بود و آن مجلس امپراطور را انتخاب میکرد .

۱- کریستینسن ص ۳۴ این عبارت را از یوستی نوس کتاب ۴۲ ، بند ۴ ، قهره‌ی ۱ نقل کرده‌است . ای بسا که «سورن» و «قارون» لقب و درجه ویژه‌ی بوده که هر کس به آن پایگاه میرسید آن نام را بدست می‌آورد .

۲- ایران در زمان ساسانی کریستینسن مقدمه ص ۳۴

۳- کریستینسن - مقدمه (حاشیه) ص ۳۴ .

۴- ایران در زمان ساسانی - کریستینسن - مقدمه - ص ۳۴

۱- ایران در زمان ساسانیان - پرفسور آرتور کریستینسن - ترجمه رشید یاسینی (سوم ۱۳۴۵) ص ۳۳ و ۳۴ مقدمه .
۲- ایران در زمان ساسانیان - پرفسور آرتور کریستینسن - ترجمه رشید یاسینی (سوم ۱۳۴۵) ص ۳۳ و ۳۴ مقدمه

بطور کلی از سه قرن پیش از میلاد تا قرن سوم میلادی شش قرن در ایران و روم پادشاه و امپراطور را انتخاب میکردند. که این مجلس را در ایران مهستان در روم سنا میگفتند.

تلاش برای رسیدن به حکومت فردی و ارثی

عصر ساسانی

کوتاه سخن اینکه اردشیر بابکان به یاری عوامل گوناگون و از آن میان با ایجاد یک دین رسمی واحد و ساختگی متناسب با خواست موبدان قشری و بی خبر از آئین زرتشتی یا خواستار قدرت و سیطره به نظام عصر اشکانی پایان داد و پادشاهی موزونی را جانشین شاهنشاهی گزینشی کرد. چنانکه پیشتر گفتم، چون مردم با وضع دوره اشکانی و بنیادهای آئین مهری خو گرفته بودند کار اردشیر به آسانی صورت نگرفت و در مشرق ایران بویژه بر خورد و طغیان تاییکی دو قرن دوام داشت و چندین پادشاه ساسانی کشته شدند و بطور کلی قلمرو نفوذ ساسانیان مغرب فلان ایران بود نه مشرق و رخنه آنان همیشه در مشرق کم بود. همین کار درست در روم رخ داد. آنچنانکه آئین مهر و نظام اشکانی عیناً در روم رواج داشت یعنی امپراطور کنستانتین (قسطنطین) و جانشینانش از قرن چهارم میلادی به بعد امپراطوری موروئی را بجای انتخابی بر مردم تحمیل کردند و شهر قسطنطنیه بجای روم کهن و دین نو (عیسویت) بجای دین دیرین (مهری - مسیحی) گذاشته شد. و در عین حال ناگزیر شدند که عیسویت را در قالب آئین مهر ب مردم عرضه و تحمیل کنند همانگونه که اردشیر دین ساختگی را به نام دین زرتشتی و از برخی جهات همبر با آئین مهری رواج داد. برآستی دین زرتشتی بر ساخته موبدان بدستور اردشیر بابکان هیچ همانندی با آئین زرتشت و روش اندیشمندانه او نداشت. ولی از نظر سیاسی ابزاری نیرومند در دست اردشیر بود که بعدها خود نیروئی در برابر دولت شد

و حتی در برابر پادشاه و نظام حکومتی سرسختی نشان میداد و به خلع چند پادشاه یا تکفیر برخی از آنان موفق شد.

در روی کار آمدن اردشیر بابکان و بنیادگذاری دین رسمی، موبد تنسر نقش بسیار موثر داشت. در حقیقت (تنسر) رئیس تبلیغات اردشیر بابکان بود. نامه‌ای از او بجا مانده گویای بسیار مطالب است. چگونگی کار موبد تنسر در خورد بررسی جداگانه است.

اما در باره نظام کشور داری دوره ساسانی کتاب و نوشته بسیار هست که با اندکی ژرفنگری و بررسی و نقد آن آثار میتوان وضع و چگونگی اصول کشور - داری عصر ساسانی را بدست آورد - باید تناقضها را از نظر دور نداشت.

کریستنسن در بحث از اصول کشورداری ساسانی می نویسد: «مورخان روم کاملاً اهمیت تغییری را که در نتیجهی تأسیس سلسله جدید در ایران رخ داد درک نکردند. دیون و هرودیانس فیروزی اردشیر را بر اردوان بطریق اختصار نقل کرده اند. رومیان ملاحظه نمودند که دولت جدید از دولت سابق مقتدرتر و در نتیجه برای سرحدات شرقی روم خطرناکتر است. اما نمیدانستند که این دولت با دولت سابق تفاوتی اساسی پیدا کرده است. در واقع دولت ساسانی آخرین مرحلهی یک سلسله تحولات طولانی بود که: در زمان اشکانیان در زیر قشری از تمدن یونانی سیر کرده و به این پایه رسیده بود. عناصر تمدن یونان قسمتی از تشکیلات ایرانی طرد شد و قسمتی مجذوب شد و یا تغییر شکل داد. و هنگامیکه اردشیر زمام حکومت را بدست گرفت، کشور ایران برای نخستین بار صورت وحدانی مییافت و بیش از پیش آثار مختصه‌ی این صورت در اجزاء حیات اجتماعی و معنوی ملت ظاهر شد.»^۱

این عبارات نشان میدهد که کریستنسن و دیگر خاورشناسان از چار چوب ساختگی دوسه قرن اخیر پافرانر ننهاده اند و اصولاً از نظام اشکانی و آئین مهری و رخنه این آئین و نظام در روم بی خبرند و نمی دانند که اصلاً یونان امری ساختگی

در برابر روم و ایران است و یونان جز بخشی از فلات ایران و بخشی از قلمرو حکومت روم نبود.

برای اینکه بیشتر به پرسیانی نوشته‌های این خاورشناسان پی ببریم باید حتماً بیشتر و ژرفتر آثارشان را بکاویم. همین کریستنسن در تشکیل دولت پارت می‌نویسد:

«... بوسیله اشکانیان قدرت سلطنت از مغرب ایران بشمال این کشور انتقال یافت و مردم آنجا صفات ایرانی را پاکتر نگاهداشته بودند. بنابراین دولت اشکانی، با وجود رنگ یونانی (۱۱۹!) که داشت از حیث ایرانیت پاکتر از دولت هخامنشی بود.»^۱

از اینگونه مطالب که کاویدن آنها آگاهی‌های ویژه‌ی بدست می‌دهند در آثار خاورشناسان بسیار است. اما برگردیم به نظام کشور داری دوره ساسانی.

کریستنسن برای نشان دادن نظام دوره ساسانی ناگزیر به سنجش آن با عصر اشکانی شده است. او می‌نویسد در چیز موجب امتیاز دولت ساسانی از دولت مقدم است. یکی تمرکز قوی و استوار؛ دیگر ایجاد دین رسمی. اگر عمل نخستین را بازگشت به سنتهای زمان داریوش کبیر بشماریم عمل دوم را حتماً باید از مبتکران ساسانیان بدانیم. اما این ابتکار هم نتیجه‌ی تکامل کند سیری بود که در این وقت با به‌دایره تحقق نهاد، چنانکه سیزده قرن مقایسه وزیر اعظم عصر خلافت با (بزرگ فرماندار) عصر ساسانی درخور توجه است. بگفته کریستنسن اطلاعات قلیلی راجع به صلاحیت و اقتدار و زرک فرماندار در دست است حاجت به گفتن نیست که وظیفه‌ی او اداره کردن کشور در تحت نظارت پادشاه بود، ولی اکثر نیز امور را بنا بر رای خود انجام میداده است و از این گذشته، هنگامیکه پادشاه در سفر یا در جنگ بود، وزیر اعظم نایب السلطنه هم محسوب میشده است. (طبری ص ۸۴۹-۸۶۸- تلخیص ۷۵-۱۰۸) مذاکرات سیاسی تکلیف او بود، حتی می‌توانست عندالزوم فرماندهی

هم داشته باشد (طبری) خلاصه کلام آنکه چون مشاور خاص شاهنشاه بود، همه سزین کشور را در دست داشت و در هر باب می‌توانست مداخله کند. قاعدتاً بهترین و زرک فرمانداریستی شخصی باشد. دارای خرد کامل و رفتار بی‌نقص، که در هر باب سرآمد اقران (طبری) و جامع خصال حمیده، صاحب احتیاط و تدبیر وافر و دارای عقل نظری و عملی کافی باشد تا چون سر و کارش با پادشاهی عیاش و نکوهیده خصال افتد، بتواند وی را به راه راست هدایت کند (طبری).

علاوه بر آنچه ذکر شد، منصب وزارت اعظم که خلفا بر قرار کردند و در میان همه دول اسلامی متداول گردید، تقلید مستقیم از منصب زرک فرماندار ساسانیان بوده است. از این سبب تحقیقاتی که دانشمندان عرب در اصول سیاست کرده‌اند و آنچه در باب مقام و منصب وزیر بزرگ اسلامی گفته‌اند، عموماً در حق زرک فرماندار عهد ساسانی معتبر و صحیح است.

مقایسه دستگاه خلافت و نقش وزیر اعظم (بویژه خلافت عباسیان و وزارت برمکیان) و حکومت‌های ایالتی که بایستی از خلیفه منشور و فرمان بگیرند با دستگاه فرمانروائی دوره ساسانی و نیز مقایسه دولت صفوی و یکپارچگی کشور و رسمی کردن مذهب تشیع و وضع ایالات و ولایات.... همه و همه نشان‌دهنده تداوم اصل کشور داری ایران دوره ساسانی در عصر اسلامی است، آنچه را که بصورت فهرست گفتیم بر نکته و بخشش درخور بررسی جداگانه است. که بررسی خواهد شد. به دنبال کتاب زمینه فرهنگ و تمدن ایران مسطالب لازم در روشن شدن پدیده‌های انسانی فلات ایران پیش از اسلام و پس از اسلام. آنچه گفتنی است گفته خواهد شد. بعد، تشکیل مذهب رسمی تشیع نیز بهمین نحو نتیجه تحولات بسیار بود. که منظورش دولت صفوی و رسمی کردن مذهب تشیع است.

کاملادرست است چنانکه خواهیم گفت، دولت صفوی رو نوشت دولت ساسانی

بود با توجه به ناتوانیهای بسیار روحی و اجتماعی مردم و دولت .

طبقات اجتماعی در نظام کشورداری دوره ساسانیان بر اساس دوران پیش از اشکانی باقی ماند با تغییراتی ، زیرا در کتابهای اوستای جدید جامعه ایرانی را سه طبقه تقسیم میکردند .

۱- روحانیان

۲- جنگیان

۳- کشاورزان

وبعدهای طبقه چهارم ، صنعتگران به آن افزوده شد . در عصر ساسانی نیز طبقات چهارگانه بوجود آمد ، با اندکی تغییر به اینصورت

۱- روحانیان

۲- جنگیان

۳- دبیران

۴- توده مردم (کشاورزان و صنعتگران) که هر کدام خود به چند دسته تقسیم می شدند^۲

در نظام کشورداری دوره ساسانی ، برای اینکه بتوانند مفهوم شاهنشاهی را نگهدارند و نظم دولتی دلخواه مردم را پاس دارند کوشش شد که شکل ظاهر اصول کشورداری را حفظ کنند . در نتیجه موضوع شهرداری و (شهرداران حفظ شد به این معنی که درگوشه و کنار کشور و بویژه در مرزها و استانهای بزرگ قدرتهائی را بنام (شاه) پدید آوردند که مستقیماً زیر نظر شاهنشاه کار میکردند .

تا پایان دوران ساسانی بخشهای کشوری را در درجه اول بهمان گونه پیشین بر پایه چهارسوی سرزمین نگهداشتند و هر سو را يك بخش و بر هر بخش مرزی يك مرزبان گماشته شد . مرزبانان در روزگار ساسانی وضع ویژهئی داشتند . قدرت هر مرزبان برابر قدرت يك پادشاه بود با امکانات بیشتری .

۲- ایران در زمان ساسانیان ترجمه یاسمی ص ۱۱۹

سازمان و تشکیلات مرکزی و کلی کشور در زمان ساسانی به اینصورت بود .
۱- وزارت عظمی که پس از شاهنشاه دارای بالاترین پایگاه اجتماعی بود و امور کشور زیر نظر او اداره میشد . وزیر اعظم را (بزرگ فرمذار) (هزارپد) می گفتند .

۲- دیوان داوری که معمولاً سازمان دینی کشور عهده دار آن بود و چنانکه گفتیم چون اردشیر بابکان بیاری موبدان بویژه موبد تنسر پایه شاهنشاهی خود را استوار کرد و دین رسمی پی افکند ، ناچار يك قدرتی بنام قدرت دینی یا قدرت موبدان در کنار حکومت پدید آمد ، بیشتر کارهای مربوط به داوری و رایزنی و تصمیم گیری را این سازمان بدست گرفت .

رئیس سازمان دینی را (موبدان موبد) (بغان بغان) یا (مغان مغ) میگفتند .
۳- دیوان محاسبات یا سازمان دارائی کشور که امور مالی کشور را در دست داشت و دریافت مالیات و هزینه و گرفتن خراج و جز آنها زیر نظر این سازمان بود و رئیس آنرا (واستریوشان سالار) میگفتند .

۴- آرتش نگاهبان کشور و توان کشور را در دست داشت و فرمانده آنرا ایران سپاهبد میگفتند .

پس از تشکیلات مرکزی ، تشکیلات ایالتی وجود داشت . و هر کدام از رؤسای ایالت (شهردار- مرزبان) دارای قدرت خاصی بود . در اینجا فهرست وار به چند نکته مهم عصر ساسانی اشاره می کنیم و میگذریم تا بتوانیم آسان تر پیرامون اسلام و پیدائی و گسترش آن و در نتیجه تداوم اصول کشورداری ایران را در آن دوران ببینیم و بازگوئیم .

۱- چند پادشاه ساسانی در مشرق ایران کشته میشود و مردم زیر بار حکومت ساسانی نمی روند و بهمان نظام شاهنشاهی اشکانی - مهری پای بندند .

۲- مائی ظهور میکنند و آذینش بسرعت گسترش پیدا میکند و در همه جا بهمان شتاب از آن جلوگیری میشود . مائی محاکمه و محکوم و کشته میشود و

مانویان در پنهانی به تبلیغ دین خود - در سراسر جهان می بردارند .

۳- یزدگرد اول - به راهنمایی دانایان زمان خود - دست به دگرگونی میزند و میکوشد تا بر پایه نظم دلخواه ایرانیان گامنهائی بردارد . ولی دستگاه موبدان او را بزه کار قلمداد میکنند و بهر حال نابودش میکنند . جالب است که در عصر اسلامی موبدان را بسختی می ستایند و در سیاست نامه خواجه نظام الملک داستانی بس حیرت آور پیرامون چگونگی مرگ یزدگرد آورده میشود که ساختگی بودنش آشکار است .

۴- در زمان قباد مزدك قد بر می افرازد و ادعا میکند که دین درست و پاک زرتشتی را (که بدست موبدان زمان اردشیر و جانشینانش آلوده و وارونه شده) از نو زنده کرده و بر آن پایه آئین تازه ای را به ایرانیان نوید میدهد تا بتواند به همه تبهکارها و نابسامانیها پایان دهد . قباد به او میگوید و کارش بالا میگیرد باز دستگاه نیرومند موبدان و حامیان آنها با مزدك و آئین او به ستیز برمیخیزند و قباد را از گردونه بیرون میگذارند و خسرو اول (انوشیروان) را به جانشینی قباد برمیگزینند . انوشیروان در يك روز همه مزدکیان را بگونه ای که در تاریخها یاد شده نابود میکند و در برابر این کار از سوی موبدان لقب (انوشهروان) و (دادگر) به او داده می شود . عصر انوشیروان از هر جهت در خور توجه است . نطفه اسلام در در زمان او بسته میشود و غده انقلاب در زمان او سر باز می کند .

جالب است که در عصر اسلامی ، انوشیروان (دادگر) و در این صفت مثل اعلی است و یزدگرد بزه کار و مردود است . واژه (سلیم) در عربی بمعنی (مارگزیده) است و دقت در این واژه ها و برخی القاب در خور توجه است .

عصر انوشیروان از نظر قدرت سیاسی ، نظامی ، علمی به حد کمال خود میرسد و در عین حال تفتیش عقاید و تبعید نیز اوج میگیرد .

سرزمین عربستان (شهرهای حجاز ، بابل (بغداد) حیره . .) و بویژه یمن جایگاه فراریان و تبعیدشدگان ایرانی میشود . آخرین گروه ایرانی مرگ ارزانیان که به یمن

روانه میشوند هشتصد تن زندانی محکوم بمرگ هستند و به فرماندهی وهرزدیلمی (که فرزندان آنان برای همیشه در یمن میمانند و در زبان عرب بنی الاحرار که احرار او ابنا بمعنی آزادگان و آزاده نژادان فرمانروای یمن و معبود و ممدوح همه ی عربها میشوند .

يك نمونه آنها فرزندان باذان است که ترجمه آن بصورت ریاحی و دودمان ریاحی در شبه جزیره ی عربستان نام آورند .

ظهور اسلام

برای آنکه تداوم اصول کشورداری ایران در دوره اسلامی روشن کنم کافی است که بگویم اسلام يك جنبش صد در صد ایرانی بود و جز عنصر ایرانی در پیدایی، سازمان، تدوین، تکمیل آن کسی دست نداشت . این خود سخنی حول انگیز است که من به این آسانی آنرا به قلم می آورم .

چنانکه گفتیم نطفه اسلام در زمان انوشیروان بسته شد و هم در عصر او بزاد و روزگار کودکی را گذراند تا چهل سال بعد در قالب شخصی خاص خود نمائی کرد . این حدیث تا چه اندازه درست است نمیدانم آنچه هست خلق این حدیث جالب است ولدت فی زمن ملک العادل دست درکاران پیدایش اسلام در درجه اول دو گروه ایرانی بود . ۱- مانویها ۲- مهریها و مزدکیها . در درجه های دوم و سوم فرقه های گوناگون دینی و سیاسی بودند از میان همه این دسته ها و گروهها مانویان در تکوین و نظام دادن و شکل دادن به جنبش اسلام از همه کامیاب تر بودند ، آنچنانکه اسلام و کتاب آن رونوشتی از مانویت است و این نکته نیاز بشناخت دقیق مانویت دارد . بیش از آنکه بسیر تکامل اسلام، اشاره کنم بایسته است که نگاهی به سرزمین عربستان بیندازیم تا روشن شود که عربستان و مردم بار آمده در آن دیار نمیتوانند

پدید آورنده جنبش اجتماعی، اخلاقی، دینی و سیاسی باشند. زیرا گفتم هر پدیده‌ی اجتماعی به چند عامل نیاز دارد یکی اقلیم و محیط و خاک یاد شده است و دیگری عامل انسانی و دیگری منابع طبیعی و مانند اینهاست.

شکفت آور است که تاریخ نویسان در کمال بی توجهی - و شاید بعمدی آنکه به انگیزه‌های بایسته توجه کنند مطالبی را تسنجیده نوشته‌اند و سبب پربشانی تاریخ و گمراهی مردم شده‌اند.

چون در اینجا مجال بحث نیست برای روشن شدن این مطلب کافی است که به کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام از صفحه ۲۳۳ زیر عنوان اسلام در مهند و به این عبارتها از دو قرن سکوت توجه کنید که نویسنده‌ی آن می‌نویسد:

.... در روزگار نوشیروان، تازیان سرزمین‌ها ماروان نیز مثل تازیان حیره خراجگزار و دست نشانده‌ی شاهنشاه بودند. بادیه‌های ریگزار بی‌آب نجد و تهمه را دیگر آن قدر و محل نبود که شاهنشاه و سپاه ایران را بخویش کشاند. زیرا در این بیابانهای بی‌آب و هولناک خیال انگیز، از کشت و ورز و بازار و کالا هیچ نشان نبود. و جز مثنی عرب کر سنه و برهنه، که چون غولان و دیوان همه جا بر سر اندکی آب و مثنی سبزه، بایکدی بگر در جنگ و ستیز بودند، از آدمی نیز در آنجا کسی اثر نمی‌دید. جز آن بیابانهای هولناک هر اس انگیز بی‌آب و گیاه که به ریح گرفتن و نگهداشتن نمی‌ارزید دیگر هر جا از سرزمین تازیان ارزی و بهائی داشت اگر از آن روم نبود زیر نگین شاهنشاه بود و عربسان که در این حدود سکونت داشتند بارگاه خسروان را در مدائن کعبه نیاز و قبله‌ی مراد خویش می‌شمردند. (دو قرن سکوت ص ۲-۳)

در صفحه ۴ همین کتاب صحرای عربستان چنین وصف شده است: جزیره‌ی خشک و بی‌آب و گیاه عرب، با آن هوای گرم و سوزانی که همه جا جز در جاهای کوهستانی آن هست البته برای زیست مردم جائی مناسب نیست. از این روست که از دیرباز تمدن و فرهنگ در آنجا جلوه‌ی نکرده است یعنی عامل محیط و اقلیم

که یکی از بایسته‌ترین عوامل پدید آمدن جنبشهاست در این دیار زیر صفر جای دارد.

و نیز بررسی بخش نخست تاریخ تمدن اسلام نوشته جرجی زیدان را که جواهر کلام به‌فارسی برگردانده، از یکسو نماینده تناقض‌گویی و پربشانی نویسی یک مورخ و از سوی دیگر نشان‌دهنده همان وضع و حالی است که در دو کتاب بالا به آن اشاره شد. و بررسی دیگر کتابها بهمین نتیجه میرسد که مجال گسترده می‌خواهد.

آنچه باقی میماند سرزمین یمن، حیره، حجاز و شهرهای عراق است که همه جایگاه ایرانیان ماجراجو و تبعید شده یا فراری است. نگاهی به روایات اسلامی نگاه ژرف و آگاهانه - مارا به سرچشمه جنبش اسلام رهنمون میشود. حتی در دوره اسلامی در شهر مکه داستان سوگ سیاوش در کوی و برزن خوانده میشود و مردم به محمد می‌گویند چرا ما داستان کفر را باید بشنویم. از آن زمان جبرئیل داستانهای جو داستان یوسف را نازل میکند. برای شنوندگان سخن من همین اشاره‌ها بسنده است. اکنون به مطلب باز میگردیم و به چگونگی پدید آمدن اسلام و انگیزه‌های آن کوتاه نظر می‌افکنیم.

سیر تکامل اسلام به این صورت است:

۱- گرایش به نظام مهری اشکانی است که نمونه آن یکی نام محمد و احمد بعنوان بنیادگذار دین است دوم شکل حکومت اسلام پس از درگذشت محمد است.

میینیم، (با همه دعویهای بعدی فرقه تشیع در مورد رانست و نسبت) موضوع شور و شورا و انتخاب پیش کشیده میشود. سفیغی بنی ساعده دور نمائی کوچک از مهستان یا سنای عصر اشکانی است. و انتخاب ابوبکر (با آنکه مانوی بود) بعنوان جانشین، چه واژه‌هایی خلیفه و صدیق که دومی لقب ابوبکر و اولی عنوان فرماندهی کل نهرت و کشور اسلامی شد هر دو اصطلاحهای دقیق مانوی هستند.

چون مانویها در مییابند که با نظام مهری و انتخابی کار آنان و در نتیجه

اسلام پیش نمی‌رود و گرایش کلی بسوی همان نظام دوره‌ی ساسانی پیدا میکنند. منتهای عوامل ناراضی ساز عصر ساسانی و زمینه‌ی پدید آمدن آن نظام را فراهم می‌سازند. جالب است که پایان کار خلفای راشدین درست وضع پایان دوره اشکانی و قیام اردشیر بابکان و بروی کار آمدن او به کم‌وکاست تکرار میشود.

کوتاه سخن: معاویه (مهاویه) با یاری عمرو عاص (مانند اردشیر و موبدتنس) با زمینه سازی دینی علی را کنار میزنند و روی کار میآید. از این زمان بیعد. علی همهی ویژگیهای مهر یا مسیح را پیدا میکنند. و معاویه و فرزندانش چهره متضاد آنرا. عمر بن عبدالعزیز در دودمان اموی گونه انوشیروان را در دودمان ساسانی بخود میگیرد.

که در سراسر ادبیات فارسی اسلامی مقایسه این دو چهره در خور توجه است.

۱- نگاه کنید به النزاع والخصام ، چاپ نجف ۱۳۶۸ ، ص ۲۰: در این کتاب تقی الدین مقریزی مطالبی پیرامون بنی امیه ، ابوسفیان و معاویه آورده است که برای نمونه مینویسد: ابوسفیان عقاید ثنوی و ایرانی دارد و زندگی است و پناهگاه منافقان . در همین کتاب تقی الدین مقریزی آمده است که: ابوسفیان به عثمان گفت خلافت که اکنون به توردیده مانند گوی آنرا به گردش در آور و پایه های آنرا بر خاندان برجسته بنی امیه قرار بده زیرا خلافت و دین سلطنتی بیش نیست و جنت و ناری وجود ندارد .

۲- باب اول بوستان سعدی (در عدل و تدبیر و رای) با این شعر آغاز میشود

شندیم که در وقت نزع روان	به هر مز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار و درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس	چوئی آسایش خویش جوی و بس
فراخی در آن مرز و کشور خواه	کسه دلتک بینی رعیت ز شاه
دگر کشور آباد بیند بخواب	که دارد دل اهل کشور خراب
رعیت نشاید به پیداد کشت	که مر سلطنت را پنهاند و پشت

و در غزلی گوید :

بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت
در باره عبدالعزیز گوید :

یکی از بزرگان اهل تمیز
که بودش ننگینی در انگشتری
تا پایان این شعر و نمونه های بسیار میتوان پیدا کرد . که اینجامجالی نیست.

اصول کشورداری دوره اموری درست تکرار نظام کشورداری دوره ساسانی است. بدانسانکه در خلافت بنی عباس. با آنکه به ظاهر قیامی علیه بنی امیه بوده. ولی تکرار و دنبال همان روش و روش نوشت کامل دوره ساسانی بود.

سازمان مرکزی مانند عصر ساسانی چنین بود.

خلیفه (که سازمان دینی هم در اختیار او بود)

وزیر اعظم

امور مالی

امور سپاهی...

و تمام کارهای کشوری و لشکری و نظام اداری و اداره امور کشورهای تابعه همه و همه رونوشت دوره ساسانی بود. که برای نمونه :

آنچه را که باید با شتاب بگویم تا با آغاز سختم رابطه دقیق پیدا کند این است که: هر بلائی بر سر ایرانی آمده است و هر ویرانی و بیدادی که برآورفته حتماً دست يك ایرانی در کار بوده است. نکته جالب اینست که ایرانی هیچگاه بیگانه را تحمل نکرده است بهمین جهت آشوبهای بیشمار عصر خلافت بیشتر پراز این بوده است که بظاهر چهره‌ئی جز ایرانی بر جبهان اسلام فرمانروا بوده با آنکه دوره صفویه از نظر تحولات فکری دوره بی سیاه تر از عصر خلفا بوده چون چهره حاکم ایرانی بود تحمل پذیر تر بود و شاید همین شناخت و آگاهی بود که در دو قرن اخیر کشورهای استعمارگر اروپائی همه جا را مستقیماً مستعمره خود کردند.

امروز ایرانی آگاه درست هر زخمی را که بر پیکر ملتش میبیند به دست آشنا انجام گرفته است و اینجاست که باید تکرار کنم.

«از ماست که بر ماست»

* منصور خلیفه عباسی نام اصلیش مقلاصی یا نقلاصی بود که در ترجمه آن منصور شد که يك لقب مانوی است. در بار خلافت عباسی از خلیفه و وزیر اعظم گرفته تا عوامل این همه مانوی بودند.